

کاشانه

ویژه نامه هفتگی سبک زندگی و خانواده روزنامه جوان



پنجشنبه ۵ آبان ۱۴۰۱ - اول ربیع الثانی ۱۴۴۴



نه خوش بین نه بدبین واقع بین باش!

دنیا پر از رخ است؛ رخ‌هایی گریزناپذیر، بارزترین همان هم کهولت و مرگ است، ولی در عین حال، زندگی به همان میزان و به شکل انکارناپذیری با زیبایی، شگفتی و فرصت‌هایی برای عشق و مهربانی پر شده است. ما باید فعالانه هر دوی این واقعیت‌ها را بپذیریم...

آیا می‌دانید فرزند نوجوان تان از شما چه می‌خواهد؟

پدر، مادر گرامی! هاید استوری شدی!



چالش‌های فقدان سواد رسانه‌ای والدین در گفت‌وگو با دکتر محمدصادق دهنادی، کارشناس فرهنگ و رسانه

سواد رسانه ندارید؟ پس والدین کاملی نیستید!

والدینی که قادر به آموزش سواد رسانه به فرزندان نیستند، مهم‌ترین مهارت پدر و مادر بودن را ندارند

تمدن بازی پایه

شناخت تمدن آینده بدون فهم درست بازی‌های رایانه‌ای ناقص است

یکی از ویژگی‌های مهم هر عصر و زمانه‌ای کیفیت آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان است. اجتماعات به نام تعلیمات آموزشی و تربیتی نظام پرورشی شاهد بروز و ظهور نسل‌هایی می‌شوند که نقش خود را در تمدن‌سازی ایفا می‌کنند. بی‌تردید یکی از مشخصه‌های مهم نظام تربیتی دوره ما نقش پررنگ بازی و جهان مجازی در شکل‌گیری شخصیت و هویت نسل جدید است...



حرمت همسر سابق را نگاه دار!

گام‌هایی برای پیشگیری از طلاق عاطفی

همسر! علاقهات را ابراز کن

یادگیری مهارت‌های جدید

۵ مزیت ویژه دارد

هر چه ماهر تر دوست‌داشتنی تر

شاهراه امیدوار ماندن کجاست؟

سراز «مکان اشتباه ب» درمی‌آورم. کنش درست در این لحظه چیست؟ وقتی متوجه اشتباه خود شدم بلافاصله استعداد و زمان خود را صرف بازگشت از مکان اشتباه به مکان درست کنم، در حالی که اغلب در همان مکان اشتباه می‌یستم و فرصت‌های بازگشت را صرف حسرت و اندوه می‌کنیم.

این که ما از گذشته اشتباه، درس بگیریم یک چیز است و اینکه در گذشته خیمه بزنیم و به گذشته تبدیل شویم چیز دیگری است و اشاره بسیار مهم مولانا در این عبارت‌ها این است که اجازه ندهید راه کج رفته به شخصیت کج بدل شود، اجازه ندهید خطای روی داده به یک شخصیت خطاکار بدل شود.

حرف دقیق مولانا این است: اگر کجی کرده‌ای به جای «توقف در کجی» و «چرخاندن و قرقره کردن و توده ایجاد کردن» و «من تراشیدن از آن خطا»، راستی را در پیش بگیر، به عبارت دیگر با توقف در ناراستی، راستی ایجاد نمی‌شود. در اینجا مولانا به یک تمثیل زیبا روی می‌آورد و می‌گوید: اگر راستی - وظیفه و مسئولیت من در این لحظه - را در پیش بگیرد این راستی مثل عصای حضرت موسی که شعبده‌ها و حیل‌های ساحران را می‌بلعد بازی‌های ذهن ناآگاه شما را می‌بلعد.

این که مسأله در زندگی در بازی‌های نفس و ذهن ناآگاه و وسوسه‌های ابلیس درون خود بلعیده می‌شویم به خاطر این است که امید را از دست می‌دهیم. امام علی علیه‌السلام در حکمت ۸۷ می‌فرماید: «فَجَبَّتْ لَمَنْ يَقْنَطُ وَ مَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ / در شگفتی از کسی که از رحمت خدا نومید می‌شود، حال آن که استغفار باوست.»

مثل این است که بگوییم در شگفتی از کسی که زمین گیر شده است، در حالی که پای برای حرکت دارد. واقعیت آن است که ما

حسن فرامرزی

اگر ذهن آدمی را به مثابه میدان در نظر بگیریم بیراه نخواهد بود که سستی این میدان را نسبت به امید و ناامیدی بنامیم. امید کسی که از جان و روان بی‌الایش آدمی برمی‌خیزد و پاسی که از

بخش تاریک یا سایه وجود آدمی ترشح می‌کند.

اولیا و حکما از آنجا که از بی‌مواظمت غبار بنهار از «پنه جان» به آدمی نگاه می‌کرده‌اند به این حقیقت رسیده بودند که امید بزرگ‌ترین سلاح آدمی در زندگی است و آدمی هر اندازه هم که مقهور بازی‌های هزار رنگ بیرون و درون خود شده باشد باید به حق امیدوار باشد:

«تو ما را بدان شه بار نیست/ با کریان کارها دشوار نیست.» (مولانا)

مولانا در «قیه مافیه» اشاره لطیفی به «راه امیدوار ماندن انسان» می‌کند: «میدان حق نباید برین که آینه لایبش من زوَج الله، امید سُر راه ایمنی است، اگر در راه نمی‌روی، باری سُر راه را ننگه دار، مگو کزی‌ها کردم، تو راستی را پیش بگیر، هیچ کزی نماند، راستی، همچون عصای موسی است، آن کزی‌ها همچون سحرهاست، جالب است در برخی خاطرات نقل شده است پیش از این گریه علامه کشیده شد.»

زندگی من دگر گون شد. «وقتی این بانو از دنیا به سسرای آخرت شتافت، جالب است در برخی خاطرات نقل شده است پیش از این گریه علامه رافط در مراسم روضه‌خوانی امام حسین (ع) دیده بودند. علامه در پاسخ نامه تسلیت یکی از شاگردانش می‌نویسد: «با رفتن او برای همیشه خط بطلان بر زندگانی خوش و آرامی که داشتیم کشیده شد.»

خوشه‌چین

حسن فرامرزی



همسر علامه طباطبایی: روایت یک عمر وفاداری

این زن مرا علامه کرد

وقتی مشغول تحقیق و پژوهش بودم، با من سخن نمی‌گفت و سعی می‌کرد، شرایط آرامی برایم ایجاد کند تا رشته افکارم گسسته نشود و هر ساعت در اتاق مرا باز می‌کرد و آرام جای را می‌گذاشت تا من می‌رفتم. سال ۱۳۴۴ که اجل آمد و یار وفادار علامه فوت شد تا مدت‌ها دل‌و‌ماغ درسی و بحث علامه سرد شد و کلاس درس موقتاً تعطیل. صدای گریه‌های بلند علامه جگر سوز بود و در وصف این هجران گفته بود: «وقتی این بانو از دنیا به سسرای آخرت شتافت، زندگی من دگر گون شد.»

جالب است در برخی خاطرات نقل شده است پیش از این گریه علامه رافط در مراسم روضه‌خوانی امام حسین (ع) دیده بودند. علامه در پاسخ نامه تسلیت یکی از شاگردانش می‌نویسد: «با رفتن او برای همیشه خط بطلان بر زندگانی خوش و آرامی که داشتیم کشیده شد.»

مهر دوسویه علامه طباطبایی و همسرش همگان را به تعجب و آسودگی داشت. دختر علامه می‌گوید: «فتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می‌کردند گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگویم و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان، فداکار و با گذشت بودند که ما گمان می‌کردیم هرگز با هم اختلافی ندارند. آنها واقعاً با هم مانند دو دوست بودند.»

علامه پس از مرگ همسر به شدت بی‌تابی می‌کرد و در بیسان علت آن می‌گفت: «مرگ حق است، همه باید بمیریم، من برای مرگ همسرم گریه نمی‌کنم، گریه من برای صفا، کدبانوگری و محبت‌های خانم است. ما زندگی پر فراز و نشیبی داشتیم. در نجف اشرف با سختی‌هایی مواجه می‌شدیم که من از حواجی زندگی و چگونگی اداره آن بی‌اطلاع بودم. در طول مدت زندگی ما هیچ‌گاه نشد که خانم کاری بکنند که من حداقل در دل بگویم کاش این کار را نمی‌کرد.»

علامه طباطبایی، صاحب تفسیر ماندگار المیزان است. کتابی که خیلی‌ها آرزو داشتند در نوشتن سطرهای آن سهمی داشته باشند. تفسیر المیزان که تمام می‌شود، علامه می‌گوید هر کار علمی که انجام داده و هر کتابی که نوشته‌ام نصف مال همسرش است. بانویی که وقتی فوت شد تا مدت‌ها علامه دست از تدریس کشید و با صدای بلند گریه کرد.

از بزرگان زاده‌گان تبریز بود. دختر تاجری تبریزی که زندگی مرفه در خانه پدری را رها کرد و برای اینکه همسرش از معارف و دانش دور نماند به سکونت در اتاقی در قم رضایت داد. اتاقی که با یک پرده از وسط نصف شده بود. یک طرف اتاق مادر و فرزندان زندگی می‌کردند و طرف دیگر کلاس درس و بحث علامه طباطبایی و شاگردانش برپا می‌شد.

مرحومه «قمرالسلطات مهدوی» در جواب چرایی تحمل این سختی‌ها به پسر خود می‌گوید: «شتهای او بر گردنم افکنده دوست/ می‌کنش هر جا که خاطر خواه اوست»

خاطرات جالبی درباره رسیدگی‌های او به این عالم روایت شده است. اینکه ساعت را به وقت نماز شب کوب می‌کرده و علامه را که گاه دیروقت برای خواندن و نوشتن بیدار بوده و تازه به خواب رفته بود را بیدار می‌کرده است. رأس ساعت‌های مشخصی بی‌سروصدا بدون اینکه حواس علامه از تحقیق و مطالعه پرت شود در اتاق را باز می‌کرده تا هم هوایی عوض شود هم طبع معمول یک استاد چای کمربت برایشان می‌برده و برمی‌گشته.

حضرت علامه طباطبایی درباره همسر خود چنین می‌گوید: این زن بود که مرا به اینجا رسانید؛ او شریک من در کارهای علمی است. او به حدی به من کمک می‌کرد که گاه از چگونگی تهیه قیاسی خود اطلاع نداشتم (به این معنا که می‌رفت پارچه‌ای انتخاب می‌کرد، می‌خرید و پس از دوخت و آماده‌سازی در اختیار ایشان قرار می‌داد)

در کوی نیک‌نامان



گاه زمین گیر کزی‌های درون خود می‌شویم، در حالی که پای راستی و صدق را در خود می‌توانیم به حرکت در آوریم و اگر این پای صدق و پدیرش در ما به حرکت دربیاید، مثل عصای موسی همه آن ناراستی‌ها را می‌بلعد.

فرض کنید کسی تمام عمر خود را دروغ گفته باشد، همین که او از سر صدق اعتراف کند و بگوید من یک دروغگو هستم همین پدیرش، او را به جرگه راستی می‌کشاند چون راست گفته است که دروغ می‌گفته است. مثل این است که من سال‌ها به آفتاب پشت کرده‌ام اما با یک چرخش می‌توانم دوباره به سمت آفتاب برگردم اما بخش تاریک وجود آدمی مسئله را چنان جلوه می‌دهد که انگار چون من سال‌ها به آفتاب پشت کرده‌ام سرنوشت من تاریکی است.

«گفتم ای بخت بختی‌داری و خورشید دمید/ گفت با این همه از سابقه نومید مشو» (حافظ)

بزک دورنگی را هیچ آب و صابونی نمی‌شوید!

حمله می‌کند یا روباوی که لیخند می‌زند و با ظاهری دل‌فریبانه فریبمان می‌دهد. البته که تفاوتی ندارد و مهم نتیجه است. هر آنچه هست تحمل گرگ ساده‌تر از دومی خواهد بود و در واقع تکلیف ما با اولی روشن است!

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم در رویی بر خلاف سایر صفاتی که اصلاح پذیر است از توان و اراده ما برای اصلاح طرف مقابل خارج باشد و تنها چاره برخورد با چنین صفتی حفظ خود است. دورویی یکی از مذموم‌ترین رذایل اخلاقی است که با خود سایر خصالت‌های ناپسند را هم ناخواسته به دنبال می‌آورد که یکی از پررنگ‌ترین آنها دروغ‌گویی و نفاق است. افراد دور و رو شاید خود ندانند که چه دروغ‌گوهای قهار و توانمندی هستند اما برای حفظ ظاهر و بر ملا نشدن چهره واقعی‌شان ادای انسان‌های صادق و خیرخواه را درمی‌آورند. سعی کنیم مقابل دیگران همانانی باشیم که در نبود آنها هستیم؛ حتی اگر بهترین بازیگر هم باشیم و ظاهر خود را مدیریت کنیم از آنجایی که نفس انسان‌ها دوست است در نتیجه انرژی منفی دورویی

و نفاق را حس می‌کند و از ما دور می‌شود و به قول معروف رو سیاهی به دنبال می‌ماند. خلاصه اینکه بزک تسووع آور دو رویی و دو پهلوئی و دورنگی با هیچ آب و صابونی شسته نخواهد شد مگر در طول زمان! پس اگر چنین افراد دور و رو بر خود دارید؛ صبر داشته باشید می‌کند و از ما دور می‌شود!

حتی اگر بهترین بازیگر هم باشیم و ظاهر خود را مدیریت کنیم از آنجایی که نفس انسان‌ها دوست است در نتیجه انرژی منفی دورویی و نفاق را حس می‌کند و از ما دور می‌شود!

بعضی‌ها آدم را یاد سکه می‌اندازند. نه سکه تقلبی، بلکه سکه واقعی! یعنی دور و دارند. تا مشخص نشدن چهره حقیقی و بر ملا نشدن واقعیت‌ها مشخص نیست با چه کسی طرف هستیم! کسانی که بزدل‌ترین‌ها هستند و حتی جرئت ندارند خود واقعی‌شان باشند. نه این روی سکه، نه آن روی سکه!

دورویی و دورنگی ابعاد گسترده‌ای دارد که هر کدام از ابعاد آن باز هم یک صفت ناپسند را در بر می‌گیرد. از نفاق گرفته تا مکر و حیل و نیرنگ؛ در واقع تزویر یا رویکرد دورویی به ما نزدیک می‌شود که یک روی آن ایمان ظاهری است و همه آن را می‌بینند و یک روی دیگر نفاق؛ به ظاهر مؤدب و خیرخواه، در باطن پر از حقد و بدخواهی؛ به ظاهر متواضع و فروتن، در باطن مملو از ریا و نیرنگی؛ به ظاهر عاشق پاک‌باخته، در باطن مملو از شهوت و پلشتی؛ به ظاهر متدین و دیندار، در باطن ولنگار و بی‌قیل‌با ظاهر کاری و دلسوز، در باطن تنبل و زیر آب زن؛ به ظاهر مهربان و با توجه، در باطن حسود و کینه‌توز!

یکی از بارزترین ویژگی‌های رفتاری این افراد که صابون آن به تن همه ما خورده این است که در ظاهر تعریف و تمجید می‌کنند و پشت سر جز بی‌چیزی بر زبان نمی‌آورند. در واقع افراد دور و رو ظاهرشان با باطنشان همخوانی ندارد و این رفتار همه و همه تنها با یک هدف است: فریب دیگران! روباوانی که ادای سگ‌ها را در می‌آورند یا بهتر بگوییم گاهی حتی ماجرا آنقدر پیچیده است که شباهت گرگ و روباه در آنها یکجا خواهد بود. هر گمی که مستقیم به چشم‌های ما نگاه و ناگهان

خودمانی

نیره ساری